

# پنجم مهر ۱۳۳۰

## به دست انگلیس

### تبعید رضاشاه

پروفسور سیدحسن امین

#### □ ۱- برآمدن رضاشاه به دست انگلیس

پنجم مهرماه ۱۳۸۴، شصت و چهارمین سالگرد تبعید رضاشاه پهلوی از ایران به جزیره‌ی موریس است. رضاشاه، یکی از تأثیرگذارترین پادشاهان ایران در پانصدساله‌ی اخیر است. اگر تاریخ مدون ایران را از تاجگذاری کوروش تا امروز، دوهزار و پانصد سال بگیریم، بیست ساله‌ی حکومت و سلطنت سردار سپه / رضاشاه نزدیک یک درصد از کل تاریخ ایران را در بر می‌گیرد. بنابراین، این برهه‌ی تاریخی را به حساب تسهیم به نسبت هم که باشد، نمی‌توان از تاریخ ایران حذف کرد.

رضاشاه که از سرپازی به سرداری و شهریاری رسید، در مقام مقایسه، به نادرشاه افشار شبیه بود؛ با این تفاوت که، نادر در لشکرکشی و فتوحات بر رضاشاه تفوق داشت و رضاشاه در کشورداری و ایجاد نظم اداری بر نادر برتری داشت. امتیاز تاریخی دیگر نادر بر رضاشاه آن بود که نادر در احراز سلطنت منحصرأ به اراده و همت بلند خود متکی بود، اما رضاشاه در پی تصمیم دولت استعماری انگلیس به تعویض رژیم ایران، برای ایجاد یک حکومت قوی متمرکز دست به کار شد.

رضاشاه را علی‌التحقیق و بی‌خلاف، انگلیسی‌ها آوردند و بُردند. دلایل غیرقابل انکار در باب دخالت مستقیم انگلیسی‌ها در به‌قدرت‌رسیدن رضاشاه پهلوی، چند نوع است: یک نوع، دلایل نقلی و مدارک مستند تاریخی‌ست، مثل یادداشت‌های لرد آیسرون سایده، اسناد وزارت امور خارجه‌ی ایران و انگلیس، خاطرات سردار ظفر بختیاری، اظهارات سپهبد مرتضی یزدان‌پناه، خاطرات دکتر محمد مصدق و...؛ یک نوع دیگر، دلایل عقلی، مثل این که چرا و چه‌گونه برای حفظ منافع دولت استعماری بریتانیا، حکومت دیکتاتوری نظامی متمرکز بر ملوک‌الطوایفی و هرج و مرج و آشفتگی سیاسی و اداری اواخر قاجار مرجع بود؛ یک نوع دلایل دیگر، امارات و قرائن و سوابق و لواحق امر است که چه‌گونه پس از شکست قرارداد ۱۹۱۹ و وثوق‌الدوله دائر به تحت‌الحمایگی ایران و هشدار و اعلان خطر مستقیم به احمدشاه دائر به انقراض سلسله‌ی قاجاریه، دولت انگلیس به فکر تعویض رژیم از طریق کودتا افتاد و برای این کودتا با چندین نفر (از جمله نصرت‌الدوله فیروز، سید ضیاءالدین طباطبایی، سردار اسعد بختیاری، امیر موثق نخجوان، سالار جنگ و میرپنج رضاخان) مذاکره کردند.

انگلیسی‌ها در ۱۲۹۸ شمسی برابر ۱۲۲۸ قمری و ۱۹۱۹ میلادی، با وثوق‌الدوله، نصرت‌الدوله و صارم‌الدوله قراردادی بستند که ایران را تحت‌الحمایه‌ی انگلستان می‌کرد. جناب دکتر محمدرضا جلالی‌نائینی مکرر به من گفته و در مقاله‌ی هم در شهریور ۱۳۸۳ در همین ماهنامه‌ی حافظ نوشته‌اند که سید ضیاءالدین طباطبایی به محض آن که از قریب‌الوقوع بودن عقد قراردادی بین انگلیس و شیخ خزعل آگاهی یافت، از سر وطن‌خواهی به وثوق‌الدوله پیشنهاد کرد که به جای آن که بگذارد انگلیس با عقد قرارداد با شیخ خزعل حاکمیت ایران را بر خوزستان نادیده انگارد و آن منطقه را از کشور متنزع کند، مستقیماً با انگلیس قراردادی ببندد که علی‌العجله مانع تجزیه‌ی ایران شود و بدان امید که بعدها ایران بتواند از زیر بار مواد ناخواسته‌ی آن شانه خالی کند. استاد جلالی‌نائینی با این حساب نتیجه می‌گیرند که سیدضیاء و وثوق‌الدوله به قصد خدمت به ایران، ترتیب قرارداد ۱۹۱۹ را دادند. من این توجیه را وجیه نمی‌بینم و این احتمال غریب، بعید را برای تبرئه‌ی سیدضیاء و وثوق‌الدوله، کافی نمی‌دانم، بویژه که دکتر قاسم غنی در یادداشت‌هایش ضمن گزارش ملاقات خود با وثوق‌الدوله در لندن می‌گوید که وثوق‌الدوله به او گفته است که دلیل من برای امضای قرارداد ۱۹۱۹ آن بود که از ایرانیان به تمام و کمال قطع امید کرده بودم و می‌دیدم با این مردم هیچ امیدی به بهبود اوضاع کشور نیست؛ لذا عزم خود را جزم کردم که ایران را به دم انگلیس ببندم که آن‌ها این کشور را آباد کنند.

هرچه باشد، انگلیسی‌ها پس از آن که با دادن رشوه، قرارداد ۱۹۱۹ را به امضای کابینه‌ی وثوق‌الدوله رسانیدند، برای تأکید بر روابط نزدیک‌تر ایران و انگلیس، احمدشاه را در همان سال به لندن دعوت کردند؛ اما احمدشاه در جواب نطق ژرژ پنجم پادشاه انگلستان، متمعماً نامی از این قرارداد نبرد و با این که به او گفتند اگر چنین کنی، زوال سلسله‌ی قاجاریه را به دست خود فراهم خواهی کرد، بر سر مخالفت خود ایستاد.

در باب قرارداد ۱۹۱۹ و بر سر کار آمدن رضاخان به کمک انگلیسی‌ها، یک شاهد عینی (سپهبد مرتضی یزدان‌پناه) برای دکتر قاسم غنی چنین نقل کرده است:

«من معاون و سرهنگ بودم و او (رضاخان) میرپنج... وقتی میسیون انگلیسی در مقدمه‌ی من که منجر به معاهده‌ی ۱۹۱۹ شد... می‌خواست قزاق‌ها را از بین ببرد... رضاخان در کابینه‌ی

وثوق الدوله... به رییس میسیون انگلیسی گفت: از میان بردن قزاقخانه و روس‌ها کاری ندارد و من حاضریم... در شش فرسخی قزوین... تلگراف را خواند، یکدفعه رضاشاه شروع کرد به رقصیدن و دور خود چرخیدن و بشکن زدن و گفت: کارها درست شد. معلوم شد تلگراف کرده... که موقع فرارسیده... آمدیم به قزوین... دو نفر نزد او بودند... مرا هم معرفی کرد که مرتضی خان است، مثل پسر من است، من از او چیزی پنهان ندارم... معرفی کرد و گفت: جناب آقا سیدضیاء، نخست‌وزیر ایران، سیدضیاء از رضاخان پرسید: کم و کسر چه دارید؟ گفت: اول لباس. گفت: قریباً می‌رسد. گفت: دیگر؟ گفت: حقوق سه ماه افراد و صاحب‌منصبان نرسیده. گفت: پول هم امروز می‌رسد. لباس‌ها رسید. کفش‌ها همه انگلیسی بود. کیسه‌های پول رسید. همه پول گرفتند... فقط ششصد نفر بودیم...»<sup>۱</sup>

بر این گزارش یزدان‌پناه، باید آنچه را سرپرسی لرن (وزیر مختار انگلیس در ایران) به لرد کرزن (وزیر امور خارجه‌ی انگلیس) نوشته است، اضافه کرد:

«بعد از ضیافتی که به افتخار رضاخان در سفارت دادم، ساعتی در اتاقم با او صحبت کردم. رضاخان گفت که او پا دست خود ایرانیان کاری را انجام خواهد داد که بریتانیا می‌خواست با دست انگلیسی‌ها انجام بدهد... ما باید از تظاهر به این که رضاخان مورد حمایت ماست، خودداری کنیم...»<sup>۲</sup>

شاهد دیگر بر دخالت مستقیم انگلیس در کودتا، سردار ظفر بختیاری است که در خاطرات خود طی گزارش کودتا نوشته است: «سفیر انگلیس کس فرستاد که خوانین بختیاری در یک‌جا حاضر شوند که با آن‌ها کار داریم. من و امیر جنگ به خانه‌ی صمصام‌السلطنه رفتیم. مترجم سفیر انگلیس آمده، اظهار داشت از قول سفیر که اولاً بنویسید به اصفهان که کسان شما در آن حدود حرکت خلاف انتظاری نکنند دوم این که این کار به شما زیان ندارد و آسوده‌اید. سوم این که ما انگلیسی‌ها شما بختیاری‌ها را همه وقت لازم داریم و این را هم بدانید که ما انگلیسی‌ها از این کودتا خبر نداریم. من در جواب او گفتم: مطلب اول صحیح است، ولی این که می‌گویید ما از این کودتا خبر نداریم، باورکردنی نیست.»<sup>۳</sup>

گویاترین اسناد در اثبات دخالت مستقیم انگلیسی‌ها در کودتای ۱۲۹۹، یادداشت‌های روزانه‌ی فیلد مارشال لرد آیرون ساید Ironside نماینده‌ی نظامی دولت بریتانیا در ایران است که شخصاً انتصاب سرتیپ رضاخان را به سرکردگی قزاق متمهد بوده است. این اسناد برای نخستین بار به وسیله‌ی سردنیس رایب Dennis Wright سفیر سابق انگلیس در ایران در کتاب انگلیسی‌ها در بین ایرانی‌ها به چاپ رسید و بعد هم اصل خاطرات آیرون ساید چاپ و به فارسی ترجمه شد.

آیرون ساید در خاطرات خود می‌نویسد که او رضاخان را برای مأموریت کودتا برگزیده و به او دستورهای لازم داده است. آیرون ساید ضمن اشاره به این ملاقات، می‌نویسد که: «بمنظر او برقراری حکومت نظامی در ایران مایه‌ی گشایش و رهایش مشکلات

انگلیسی‌ها خواهد شد و برای ایران نیز مفید خواهد بود. رضاخان به فاصله‌ی ده روز پس از آن که آیرون ساید او را به سرکردگی قزاق منصوب کرد، با ساز و برگی که از انگلیس به او رسید، از قزوین به تهران حرکت کرد.

جالب آن که محمدرضاشاه پهلوی در کتاب مأموریت برای وطنم نقیاً یا اثباتاً راجع به دخالت انگلیسی‌ها در کودتای ۱۲۹۹ اشاره‌ی نمی‌کند، اما در آخرین کتاب خود از آیرون ساید به‌نوعی یاد می‌کند که دخالت او را در کودتا می‌رساند: «در قزوین که جنبه‌ی سوق‌الجیشی مهمی داشت، مستقر بودند. پدرم مخفیانه از قزوین به تهران لشکر کشید. در این کودتا خونریزی نشد و آیرون ساید، ژنرال انگلیسی که فرمانده نیروهای انگلیسی در ایران بود، گفته بود که: رضاخان تنها کسی است که می‌تواند ایران را نجات دهد.»<sup>۴</sup>

اللهیار صالح هم که در اسفند ۱۲۹۹ منشی و مترجم سفارت آمریکا بود، در خاطرات خود که بخشی از آن را پیش از این دکتر خسرو سعیدی در اردیبهشت ۱۳۸۳ در همین ماهنامه‌ی حافظ چاپ کرد، نوشته است که: «بلافاصله پس از کودتای ۱۲۹۹، تمام سفیران خارجی در میهمانی‌ها و ارتباطات سعی داشتند که با رضاخان سردار سپه گفت‌وگو کنند، نه با سیدضیاء که نخست‌وزیر رسمی کشور بود. به عبارت خود اللهیار صالح: «از همان روزهای نخست، کاملاً معلوم و مبرهن بود که شخص مقتدر و نیرومند کودتا، همان میرپنج رضا بوده است و آقا سیدضیاءالدین هرچند تظاهر به قدرت می‌کرد و دستورهای گرفتن و بستن این و آن را می‌داد، برای ناظران امور تردیدی نبود که از آقا سیدضیاءالدین به‌طور موقت و به‌منظورهای سیاسی استفاده می‌شود و سرانجام، وزیر جنگ کودتا... زامانار مطلق مملکت خواهد گردید.»<sup>۵</sup>

برکشیدن رضاشاه از سوی انگلیس، دو دلیل عمده داشت: اول، جلوگیری از گسترش سوسیالیسم (به همین دلیل در دوره‌ی سلطنت رضاشاه، گرایش به «مرام اشتراکی» جرم بود و محاکمه‌ی ۵۳ نفر بهترین شاهد این رویه‌ی سیاسی) و دوم، تأمین درازمدت منافع استراتژیک نیروی دریایی انگلیس که برای سوخت خود به منابع نفتی ایران و برای تسلط بر آب‌راه‌های دریایی به تسلط بر خلیج فارس نیازمند بود (رضاشاه به‌رغم علاقه به انقای قرارداد داری و اعلان حاکمیت ایران بر بحرین و جزایر ایرانی و خلیج فارس، عملاً در هر دو مورد در برابر انگلیس کوتاه آمد).

## ۲- اختلافات رضاشاه با انگلیس

حمایت اولیه‌ی انگلیسی‌ها از کودتا، بذاته دلیل بر ادامه‌ی این سیاست در جمیع امور که در آن هنگام اتفاق افتاد و یا در سرتاسر طول سلطنت رضاشاه نیست، آن هم به چند دلیل:

اولاً، سر رابرت کلایو Sir Robert Clive وزیر مختار انگلیس در ۲۰ آوریل ۱۹۳۱ / اردیبهشت ۱۳۱۰، خطاب به عبدالحسین تیمورتاش (وزیر دربار رضاشاه) می‌نویسد که: دولت بریتانیا «برای

استقرار رژیم جدید، همکاری و همراهی مدلومی داشته است، به طوری که اگر حمایت دولت بریتانیا نمی بود، رژیم پهلوی مستقر نمی شد، اما دولت ایران توجهات و حمایت دولت بریتانیای کبیر را به دیده ناسپاسی نگریسته و نادیده شمرده است.»

تیمورتاش در نامه مورخ ۲۱ خرداد ۱۳۱۰ / ۱۱ ژوئن ۱۹۳۱، ضمن اقرار به کلیدی بودن حمایت انگلیس در استقرار رژیم پهلوی، در مقام دفاع می گوید که: بریتانیا نباید از سال ۱۹۲۱ (کودتای اسفند ۱۲۹۹) به روابط خود با ایران بنگرد، بلکه باید به سال ۱۹۰۷ (سال انعقاد قرارداد تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ بین انگلیس و روسیه) برگردد و بویژه تحکم بریتانیا را در انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ و سپس تأسیس پلیس انگلیسی جنوب South Persian Rifles را از نظر دور ندارد... بریتانیا... پس از جلوس... رضاشاه... در مقام تحکیم دولت متمرکز و منسجم که خواسته می آن دولت بود، نمی بایست در تنازعات صرفاً داخلی... دخالت و... از شیخ خزعل حمایت کند... اگر ایران هم دو زور و هم دو فاکتو دولت مستقلی ست، بریتانیا نباید در تلاش های دولت مرکزی در جهت ایجاد تمرکز اخلال کند...»<sup>۲</sup>

ثانیاً، عباس قلی گلشایبان، طی خاطرات خود، موارد متعددی را به طور مشروح نقل کرده است که رضاشاه با انگلیسی ها اختلاف نظر داشته است. دلیلی برای تکذیب گلشایبان در دست نیست و بنابراین باید وجود این اختلاف نظرها را محرز دانست. مثلاً گلشایبان ضمن گزارش مسأله منع ورود غله از خارج به ایران، اشاره کرده است که انگلیسی ها در پی درخواست وزارت دارایی به منظور کمک به کمبود ارزاق در ایران یک کشتی آرد به ایران فرستاده بودند، اما رضاشاه به ورود غله از خارج مطلق رضا نبوده است. گلشایبان می نویسد:

«صمناً باید تذکر دهم موقعی که اعلی حضرت می فرمودند کشتی را پس بفرستید، یک عبارتی هم فرمودند که از چه وقت تا به حال انگلیسی ها به فکر ما هستند؟ چرا به جای آوردن آرد که به بهای گزاف می خواهند به ما بفروشند، بیست و دو لوکوموتیو سانتانهی کوهستانی را که خریده ایم و بیست روز است از موعد تحویل آن می گذرد، تحویل نمی دهند (موعد تحویل یک ساله بود و چند روز از موعد آن گذشته بود)، آن ها را بخواه و بپرس علت عدم تحویل به موقع چیست و به آن ها بگو آردشان مال خودشان.»<sup>۲</sup>

### ۳- سقوط رضاشاه

رضاخان بی کس و کار فاقد امکانات، به اتکای ابعاد شخصیتی خویش توانست در ایران هزارفامیل از سربازی به سرداری برسد و پادشاهی مقتدر و مؤثر شود. لذا با این که انگلیسی ها او را بر سر کار آوردند، بی گمان کاردانی و هوشیاری و جرأت و همت و جاه طلبی خود او بود که او را نزد انگلیسی ها برای کودتا در ایران شایسته و لایق شناسانید، وگرنه خیلی بعید است که انگلیسی ها که در عراق و اردن و عربستان و امارات، حکومت را به خاندان های محترم محلی واگذار کردند، حکومت ایران را به شخص ناشناخته بی واگذار

کنند. انگلیسی ها بعد از این که قرارداد ۱۹۱۹ و توثق الدوله محل قبول احمدشاه و مجلس واقع نشد، به فکر تغییر رژیم و تأسیس حکومت نظامی افتادند.

بنابراین اگر چه رضاشاه را انگلیسی ها بر سر کار آوردند، اما وی پس از این که سوار کار شد، اندک اندک به استبداد و استقلال رأی عمل کرد. اولاً، در مسأله نفت، قصد احقاق حقوق ایران و انقاص قرارداد داری را داشت و چون زورش نرسید و انگلیسی ها تهدید به اشغال نظامی خوزستان کردند، تقی زاده را «آلت فعل» ساخت و تن به تمدید قرارداد (به تصویب مجلس و با سلب حق حاکمیت ایران به انقاص آن) داد. ثانیاً، پس از شروع جنگ جهانی دوم، به پیشرفت آلمانی ها امیدوار بود و با انگلیس و شوروی، سیاست کج دار و مریز داشت، یعنی لحظه شماری می کرد که آلمان در جنگ پیروز شود و دست دو دشمن دیرینه ایران از این کشور کوتاه گردد.

بر صحت این سیاست مستقل رضاشاه نسبت به انگلیس و شوروی در آن سال ها، چه دلیل عقلانی بهتری از این که دولت های انگلیس و شوروی در شهریور ۱۳۲۰ با نقض بی طرفی ایران، به ایران حمله کردند و رضاشاه را از سلطنت برداشتند، اگر این مرد در آن تاریخ هم چنان نوکر دست نشاندهی انگلیس مانده بود، ارباب استعمارگر چه نیازی به نقض بی طرفی ایران و حمله نظامی به کشورمان و سرانجام خلع مفتضحانهی دست نشاندهی خودشان از سلطنت و تبعید او به خارج از ایران داشت؟

اما دلایل حمله انگلیس و شوروی به ایران و سقوط رضاشاه چه بود؟ آلمان در ۳۰ تیر ۱۳۲۰ / ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱، به شوروی حمله کرد. در نتیجهی این حمله، میلیون ها سرباز روسی کشته و اسیر شدند و پیشرفت آلمانی ها تا قلب روسیه، شهرهای بزرگ شوروی



مثل مسکو، استالینگراد و لنینگراد را به خطر انداخت. اکثر آلمان، روسیه را شکست می داد، جنگ را برده بود و ایران خواهی نخواهی تسلیم می شد. انگلیس و متفقین می توانستند نه از طریق اقیانوس کبیر (به دلیل حضور ژاپن که متحد آلمان بود) و نه از طریق بالتیک و مدیترانه (به دلیل پیشرفت آلمان ها) به شوروی کمک برسانند، بنابراین، مساعدترین راه ارسال تسلیحات به شوروی فلات ایران بود. به همین جهت، بی درنگ پس از حمله ی آلمان به شوروی، انگلیس به تجاوزات خود به حریم هوایی ایران که پس از قیام رشید عالی در اردیبهشت ۱۳۲۰ / آپریل ۱۹۴۱ در عراق (در هم سوئی با آلمان) شروع شده بود، شدت داد؛ چرا که به نوشته ی چرچیل «لزوم ارسال انواع و اقسام ساز و برگ و مهمات برای شوروی» این کشور را وادار می کرد که ایران را به کمک شوروی اشغال کند.

رضاشاه در برابر تهدیدات شفاهی و کتبی انگلیس و شوروی که حضور تکنسین های آلمانی در ایران را بهانه ی حمله ی نظامی خود کرده بودند، به دست و پا افتاد تا با وساطت و کمک دولت های امریکا و ترکیه، بهانه جویی انگلیس و شوروی را رفع کند. محمدساعتد مراغه ای (سفیر وقت ایران در مسکو)، صریحاً به سفیر امریکا در مسکو اظهار داشت که: ایران تمام آلمانی ها را از ایران خارج می کند و حق انتقال هرگونه تجهیزات را از طریق راه آهن و پایگاه های نظامی به شوروی به متفقین می دهد و امنیت منابع نفت انگلیس در ایران را نیز متعهد می شود. اما امریکا هم (از طریق سفیر ایران در امریکا) صریحاً پاسخ داد که در مسائل نظامی در جنگ جهانی، خود را تابع تصمیمات دولت انگلیس می داند و نمی تواند جلو تصمیم انگلیس و شوروی را که به دلیل نیاز مبرم نظامی اتخاذ می شود، بگیرد.

بامداد روز دوشنبه سوم شهریور ۱۳۲۰ / ۲۵ اوت ۱۹۴۱، نیروی هوایی انگلیس و شوروی شهرهای مرزی و سپس قزوین را بمباران کردند و سربازخانه ها، فرودگاه ها و مناطق سوق الجیشی را هدف قرار دادند. رضاشاه، در تعقیب مذاکرات مساعد با سفیر امریکا در شوروی، از یک سوی با فرستادن تلگرافی، مستقیماً از رئیس جمهور امریکا تقاضای وساطت و مساعدت کرد و از سوی دیگر حضوراً از وزیرمختار انگلیس و سفیر شوروی که همان روز با او به صحبت نشستند، تقاضا کرد که از ادامه ی حمله خودداری کنند. آن ها که دولت هاشان در اشغال ایران - و احیاناً تقسیم و تجزیه ی ایران - به توافق رسیده بودند، گوش شنوا نداشتند. رضاشاه ناگزیر به محمدعلی فروغی (نخست وزیر سابق خود که در اوج قدرتمندی او را به دلیل شفاعت از محمودولی اسدی، عزل و خانه نشین کرده بود) متوسل شد و با امضای ورقه یی که فروغی نوشت، از سلطنت استعفا نمود.

فروغی در ۱۸ شهریور ۱۳۲۰، تحت فشار دولت های اشغالگر انگلیس و شوروی، قراردادی را با آن ها امضا کرد که اولاً، به اشغال شمال و غرب و جنوب ایران از طرف ارتش های انگلیس و شوروی رسمیت داد؛ ثانیاً دولت ایران را به تسلیم تمام اتباع آلمانی مقیم

ایران به نمایندگی های سیاسی انگلیس و شوروی مکلف کرد؛ ثالثاً، راه آهن و راه های شوسه ی ایران را برای حمل مهمات جنگی به شوروی به دولت های انگلیس و شوروی واگذاشت؛ رابعاً، ایران را به پرهیز از هر عملی که برخلاف منافع انگلیس و شوروی باشد، متعهد کرد و در خاتمه هم از طرف آن دو دولت، تعهد نیم بندی به سود ایران می نمود که دولتین «حقوق ایران را نسبت به نفت و ایجاد تسهیلات اقتصادی و خارج کردن قوای خود از خاک ایران در هر موقع که وضعیت نظامی اجازه دهد»، رعایت کنند.

سرانجام، انگلیسی ها در پنجم مهرماه ۱۳۲۰، رضاشاه را از اصفهان به بندرعباس اعزام کردند. نخست به او وعده دادند که او را به هند که مستعمره ی خودشان بود، تبعید خواهند کرد؛ اما برای این که روزه ی شک دار نگرفته باشند و این مار زخم خورده را در آستین خود در کشوری نزدیک نگه نداشته باشند، او را به جزیره ی موریس تبعید کردند و بعد که آب ها از آسیاب ها افتاد، او را به ژوهانسبورگ فرستادند.

#### ع - عجایب تاریخ ایران

اکثر مردم ایران در شهریور و مهر ۱۳۲۰ که شاهد سرنگونی و تبعید رضاشاه به دست بیگانگان بودند، همه یک شبه از رعایای مطیع او به مبارزان ضد استبداد تبدیل شدند، با انتقام جویی تمام، دشمنی خود را با رضاشاه آشکار کردند. روزنامه نگاران از علی دشتی گرفته تا دکتر پرویز خانلری، دوران سلطنت او را «عصر سیاه دیکتاتوری» خواندند، روحانیون، سقوط او را جشن گرفتند، سوسیالیست ها و کمونیست ها به او فحش دادند، نمایندگان مجلس شورای ملی فریاد زدند که: جیب او را بگردید که جواهر سلطنتی را با خود نبرد، قضات به تعقیب و محاکمه ی مأموران انتظامی و امنیتی عصر سلطنت او پرداختند و... آری ایرانی همیشه در برابر ظالم صبر می کند، اما مترصد فرصت است که وقتی، میدان بی رقیب و حمله به ظلمه بی خطر شد، عقده از دل بگشاید. حتا یک شاعر مداح، هنگامی که ظالمی را ظالم تری سرنگون می کند، می گوید:

فلک دون نواز یک چشم است      وان یکی هم فراز سر دارد  
خرکی از زمین بلند کند      چون ببیند که سم خر دارد  
زندش بر زمین که خرد شود      خر دیگر به جاش بردارد

#### پی نوشت ها

- ۱- غنی، قاسم، یادداشت ها، چاپ سیروس غنی، لندن، ج ۱۱، صص ۲۶۸-۲۶۶.
- ۲- الموتی، مصطفی، ایران در عصر پهلوی، لندن، پکا، ج ۱.
- ۳- یختیاری، سردار ظفر، «خاطرات»، مجله ی وهید، شماره ی ۲۱۷، مهر ۱۳۵۶، صص ۵۹-۶۰.
- ۴- پهلوی، محمدرضاشاه، قصه ی شاه، ترجمه ی انگلیسی، لندن، ۱۹۸۰، صص ۳۲.
- ۵- ماهنامه ی حافظ، شماره ی ۲ (اردیبهشت ۱۳۸۳)، صص ۳۹.
- ۶- استاد وزارت امور خارجه ی انگلستان، سال ۱۹۳۱.
- ۷- گلشایبان، عباس قلنی، «خاطرات زندگی سیاسی من»، مجله ی وهید، شماره ی ۲۲۵، تاریخ اول بهمن ۲۵۳۶ (۱۳۵۶)، صص ۱۰.